

خلف سعادت مند خود آفارضی موسوم نمود.

[۱۳۳ الف] قصبه مهری جرد

بر مرآت ضمیر منیر سیاحان بلاد و امصار صورت این معنی عکس پذیر خواهد بود که قصبه طیبه مهری جرد صانها الله عن الافات از سوابق زمان الی آن هم-واره
 مجمع سادات عالی حسب و مسکن اکابر و اشراف بانسب بوده، عیونش رشک چشمه حیوان و بساتین خوشش غیرت بستان جنان، بیوتات مروحش چون اطباق آسمان مرفوع و باغات خلد نمایش نشانه بهشت جاویدان، قصیده:
 زهی مقام همایون کز اعتدال هوا

چوروضه آمده بس دلگشا و روح افزا

درختان سرو و چنارش مشابه اشجار جنت، مثنوی:

سرو بن چون زمردی کاخی

قمریان بر فراز هر شاخی

آب در پای سروهای جوان

سبزه بر گرد آبهای روان

تاک انگور کج نهاده کلاه

دیده در حکم خود سفید و سیاه

فوا که الوانش چون میوه بهشت لامقطوع، انار یا قوت فامش مانند مفرح

جانفزا و سیب سیمینش چون زنجندان خوبان دلربا، شعر:

عیان در شاخسارش عقد پروین

چو از خاک قفسها مرغ زرین

و در قبلی آن کوهیست، چه کوهی [۱۳۳ ب] سرافرازی که سایه دامنش بر سر

آفتاب افتاده و شعاع تیغش خنجر مریخ را روشنی داده، نظم:

به قد چون چرخ اطلس رفته بالا

ملمع کرده اطلس را به خارا

چو با خنك فلك هم تنك گشته

به تندى قلعه او در گذشته

فلك از تیغ همچون آهن او

نموده سبزه‌ای در دامن او

- از هر طرف مرغزاری به انواع ریاحین آراسته و بر هر جانب بوستان و مزرعه‌ای
از نزهت آباد ارم نشان داده، شهر :

سبزه زارش را ثمرهای زبرد بر کنار

وز نسیم بوستانش باغ جنت بوستان

و در دامان آن جبل کوهیست مشهور و معروف به «مدوار» که چون گوشه -

- نشینان پای تمکن در دامن وقار کشیده و از چشمه‌هایش سیل سرشک به دامان رسیده
و در آنجا فضائیت چون میدان امل در غایت وسعت و عرصه‌ای مانند ساخت امید
در نهایت فسحت. از سبزه نمودار گلشن آسمان و به آب و هوا مشابه مرغزار جنان.
در صحن او بنفشه در حوالی گل چون زلف دل فریب خوبان سر بر زده و سنبل‌تر
بالاله خود روی چون خط غالیه شکر لبان روبرو نشسته. بید طبری نیمچه اطلس
گلگون [۱۳۴ الف] پوشیده و سرو سهی بغلطان^۱ حریر در بر کشیده. زبان
نسیم مشکبار اسرار روایح گلزار به چهار سوی جهان فاش می کند و از گفتگوی
بلبل حکایت رنگ و بوی گل به سمع ساکنان سراچه عالم بالا میرسد. نظم :

لطیف و دلگشا آب و هوایی

مبارك منزلی فرخنده جائی

- ۲۰ به آب ژاله دست و روی شسته

ریاحین بر کنار جوی رسته

درختان چون بتان قد بر کشیده

زیك دیگر به خوبی سر کشیده

فراز شاخ مرغان خوش آواز

به الحان ارغنون را کرده پرساز

۱- بغلطاق = بغلتاق، برگستوان و قبارا گویند.

نہال سرو کز جنت سبق داشت

خط طوبی لہم برہر ورق داشت

و در میان این مرغزار غدیری است کہ آب او چون چشمه حیات روان-

افزا و مانند سلسبیل بہشت در عین لطافت و صفا ، مصراع :

روان اندرو ماہی سیم بر

در « تاریخ جدید یزد » مذکور و در السنہ وافواہ عوام مشہور است کہ در

زمان خلافت عباسیان احمد بن محمد زمچی از جانب صاحب الدعویہ ابو مسلم

مروزی والی ولایت یزد گردید و بعد از تمکن بر مسند حکومت در آن خط شریفہ

بہ اجرای قنوات و احداث باغات بہشت آباد امر فرمود . از آن جملہ در حوالی

« درب کوشک نو » طرح دیہ انداختہ قناتی از طرف مہر بجرد جاری کردہ **محمد آباد** ۱۰

نام کرد و [۱۳۴ ب] باغی طرح انداختہ کوشکی رفیع در میان باغ ساخت و آن شہرت

یافت بہ « کوشک نو ». الحال آن دیہ خراب و باغات محلہ گشتہ و مشہور شدہ بہ « محلہ

کوشک نو » و بہ غرب « درب مہر بجرد » حمامی ساختہ مشہور بہ « حمام پتک » و در

جنب زندان اسکندر جہت مدفن خود عمارتی عالی ساختہ قبہ رفیع برافراختہ

و میاہ مداور کہ اشعاری بر توصیف او شد بہ سعی او جاری گشتہ و بہ قری و مزارع ۱۵

قسمت یافتہ تا اکنون جاری و خلابق بہرہ مند می گردند .

و قصبہ مہر بجرد کہ از تعریف و توصیف مستثنی است در زمانی کہ چہار -

بالش سلطنت ممالک عجم بوجود پادشاہ عدالت شیم انوشیروان آرایش یافت

خطہ یزد را بہ اقطاع مہر نگار صبیہ خود کہ ملکہ ایران بود مقرر فرمود . آن

بانوی عظمی بہ احداث قری و اجرای قنوات فرمان داد . فرمانبران در ہشت ۲۰

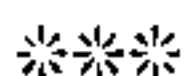
فرسخی یزد قنات مہر بادین حفر نمودہ طرح بیوتات و باغات و سرا و دکا کین

انداختہ در اندک روزی رشک قصور جنان و روضہ رضوان گشت و محلہ مہر آباد

معمور ساختہ قصبہ مذکور را بہ نام حجلہ نشین سرادق سلطنت مہر گرد مؤسوم

نمودند و بہ مرور زمان [۱۳۵ الف] بہ مہر بجرد اشتہار یافت . و همچنین در حوالی

مدینه میبد دیهی دیگر احداث نموده مهرجرد نام نهادند .
 و قنات بغداد آباد مهریجرد که از جمله قنوات مشهور است به معنی بغداد -
 خاتون دختر امیر چوپان که حرم محترم خاقان سعید سلطان ابو سعیدخان چنگیزی
 بود جاری گشته .



اگر کمیت واسطی نژاد قلم در عرصه میدان عرض خصوصیات و ذکر تمامی
 قنوات و باغات آن قصبه در تکاپوی در آید از رفتار باز مانده به سر کوی مقصود
 نخواهد رسید . بنا براین از تک و دو کاهلی نموده به ذکر باغ نعمت آباد که از
 جمله باغات مشهوره آفاق و در نزاهت و خرمی و طراوت اشجار و حصانت عمارات
 و سلاست انهار غیرت فزای چنان و از جمله مستحدثات شاه یحیی مظفری است ختم
 ۱۰ می نماید و آن چنان باغی است که عندلیبان گلزارش به هزار زبان این نوا به گوش
 هوش مجاوران جنات خلد می رسانند ، مثنوی :

صفات نو خطان با سبزه زارش

صفای وقت وقف چشمه سارش

۱۰ هوایش اعتدال جان گرفته

نم از سر چشمه حیوان گرفته

ز کس گر سایه برخاکش فتادی

ز جا جستی و بر پا ایستادی

اگر مرغی به شاخش آرمیدی

۲۰ گشادی سایه اش بال و پریدی

گلش چون گلرخان پرورده ناز

نوای بلبانش عشوه پرداز

تو گفתי حسن خیزد از فضایش

فتوح عشق خیزد از هوایش

اگر بر سبزه‌اش پویی به فرسنگ

سر مویی نیایی زعفران رنگ

رسیده سبزه‌هایش تا کمرگاه

درختانش زده بر سدره خرگاه

بساطش در نقاب گل نهفته

گل و لاله است کاندرا هم شکفته

نسیمش را مذاق باده در پی

همه جایش برای صحبت می

بدان ای عزیز که مردمان این قصبه دلیر و جنگ جوی و مردانه باشند

و ابنای ایشان از وقت طفولیت تا انتهای رجولیت پر دل و قوی زهره و با قوت.

بسیاری از مجاوران آن سادات صحیح النسب غریب نواز میهمان دوست

بامروت اند و وزرا و حکام همیشه در تعظیم و تکریم ایشان فرو گذاشت نکرده‌اند و

بسبب عنذوبت ماء [۱۳۵ ب] و لطافت هوا و وسعت فضا هر کس که بر سبیل عبور

به این قریه که، شعر:

عروس اصفهان بسته نگارش

شده شهر حلب آینه دارش

در آید از دل که پادشاه شهرستان بدن است رخصت نیابد که قدمی فراتر نهد،

لاجرم مدتی در آنجا توطن نماید و از دلایل چنان معلوم گشته که هر عاملی

که در خرابی و ویرانی آن سعی نماید و در تفرقه و پریشانی ساکنانش کوشد

صبح دولتش به شام نکبت تبدیل یابد و از عرصهٔ راحت به زاویهٔ محنت شتابد.

مجاوران آن جنت آباد همواره به نغمات فصیح که از معجز مسیح خبر دادی

مفتون و بنوای عود عالم سوز که آتش دردلهای عشاق میزند آهنگ بزم عشرت ساز

نموده هر یک به نوائی می نوازند و مضمون این معنی به گوش اهل هوش می رساند،

شعر:

خود مکن بیگانگی باری چو میدانی که چرخ
آشنایان را زیك دیگر جدائی می دهد.

قریه خورمیز

- ۵ آن دیه در دامن کوه واقع شده انهارش جاری و آبها در غایت عدوبت و سازگاری و هوای زمستانش لطیف تر از نسیم بهاری. در زمانی که شاه هر مزبن انوشیروان به تخت سلطنت ایران قرار گرفت به احداث آن محل امر نمود و قلعه‌ای در فراز کوه ساخت که در وقت معموری پاسبان بامش با هندوی فلک همراز و از ترشح آب خندق عمیقش گاو زمین [۱۳۶ الف] در شناوری با ماهی ممتاز، مصراع:
- ۱۰ گردون چو خاک و خاک چو گردون همی نمود.

فهرج و خویدک و فرافتر

- قرای ثلثه حسب فرمان شاه قباد بن فیروز شاه که والی ولایت عجم بود معمور و آبادان گشته متوطنین آن محال به دین مجوس بودند تا در زمانی که لشکر اسلام کمر فتح خطبه یزد بر میان بسته در حینی که یزد گرد بن شهریار از محاربه قادسیه شکست یافته از راه یزد متوجه خراسان بود لشکر اسلام به تعاقب او به یزد آمدند و در بیابان طبس راه گم کرده بعد از مشقت بسیار بعضی از صحابه و تابعین به موضع فهرج رسیده منزل ساختند و اهالی فهرج را طلب کرده به دین اسلام تکلیف نمودند. ایشان دوروز مهلت طلبیدند که به اتفاق دوستان و متابعان بخدمت آمده به شرف اسلام مشرف می گردیم. به جهت مشورت کسان به طلب مردم خویدک و فرافتر فرستاده بعد از اجتماع آن دو فرقه ضاله ما فی الضمیر خود بر طبق عرض ۲۰ نهادند. ایشان در جواب گفتند ما از دین قدیم خود دست بازنمیداریم، و به این لشکر ضعیف پریشان حال شبیخون می آوریم. اهالی فهرج به سخن آن گروه نادان فریفته گشته به اتفاق یکدیگر بر لشکر اسلام شب خون [۱۳۶ ب] زده بسیاری از صحابه و تابعین را بدرجه شهادت رسانیده خیمایشان را غارت نمودند، از جمله شهداء لشکر

اسلام در تواریخ خویطب بن هانی خواهر زاده حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین
اسدالله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام و عمر بن عاصم و عبدالله بن عاصم و وحشی
قاتل سیدالشهداء حمزه بن عبدالمطلب و عبدالله تمیمی صاحب رأیت حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام بودند و آن جماعت را شهداء فہرج می نامند .

نعماباد و فتحاباد

در بعضی از تواریخ به نظر رسیده که در زمانی که تخت سلطنت ولایات فارس
به وجود پادشاه مطاع جلال الدین شاه شجاع آرایش داشت و بلاد عراق عجم در تحت
تصرف شاه محمود بن مبارزالدین محمد مظفر بود و سلطان احمد رقم اختصاص
بر ولایت کرمان کشیده در آن فرمان روا بود نصرت الدین شاه یحیی در بلاد یزد
طرح سلطنت و پادشاهی انداخته فراز منابر و وجوه دنانیر را [۱۳۷ الف] بنام
جود آرایش داد و با آن سه پادشاه عالیجاه در مقام خلاف در آمده همواره بر اطراف
ولایات عراق و فارس تاخت آورده ، مصراع :

به بازوی مردی بر آورد دست

رعایا را پایمال حوادث می نمود . و چون جرأت و جلادت او از حد اعتدال
گذشت و مکرراً به عرض پادشاه مطاع شاه شجاع رسد غیرت پادشاهانه در التهاب
آمده به جهت تأدیب او در حرکت آمد و رأیت فرخنده فال از شیراز به جانب یزد
نہضت فرمود و در کنف حفظ ذوالجلال روان شد و در ظل آن رأیت فتح آیت لشکر
گران همه آراسته و مرتب و بی پایان مجموع سنگین دل و آهنین سلب روی جلادت
بہرہ آورده و چون هوای بزدان غبار مو کب گیتی گشای عطر سای گشت و فضای
بیابان و صحرا از خیمه و خرگاہ مالا مال شد شاه یحیی نخست در مقام قلعه داری
در آمده قنات ہرموز خان و سایر قنواتی کہ میاہ آنها در قصبہ مہر یجر د شرب می شد بشہر
آورده در خندق انداخت و مدتی با آن لشکر بی عد و در مقام جنگ و جدالی بود .
در آخر پشیمان گشته بہ خدمت شاه شجاع عرضہ داشت کہ [۱۳۷ ب] بنده با خاقان
کامیاب در مقام انقیاد است و از حرکات ناستوده کہ سابقاً بہ آن اقدام نموده نام

و پشیمان و به مراحم پادشاهان امیدوار. امید که خواه عفو و اغماض رقم نسیان بر حرف آن جرمه کشیده خطه یزد را به اقطاع من مقرر فرمائید. پادشاه عدالت آئین التماس او را قبول فرموده به جانب دار الملک سلیمان علیه التحیه و الغفران معاودت فرمود. شاه یحیی از قلعه داری نجات یافته مجدداً در مسند کامرانی تکیه فرمود و آب قنواتی که از طرف مهر بجزر دشت آورده بود در يك فرسخی شهر طرح باغات و بساتین و بیوتات انداخته آن مه ضلع را **نهیما آباد** نام نهاد.

و در دو فرسخی یزد دیهی دیگر احداث نموده موسوم ساخت به **فتح آباد** و الحال آن محال آباد و مجاوران آن اکثری مجوس اند.

نصر آباد میبد و قنات یحیی آباد مهر بجزر

۱۰ نیز از آثار نصرت الدین شاه یحیی است.

یعقوبی

چنانچه در تواریخ مبسوطه مسطور است در شهر سنه اربع و خمسمائه سلطان علاءالدوله کالنجار از دار السلطنه اصفهان که مستقر سلطنت او بود به یزد آمده آنجار ادار العباده نام گذاشت [۱۳۸ الف] و در مقام آبادانی در آمده معمار همت عالی نهمتش به ساختن عمارات و اجرای قنوات امر فرمود. و آن پادشاه عدالت شعار را ۱۵ امیری بود **ابو یعقوب دیلمی** نام، مشارالیه از طرف مهر بجزر قناتی حفر نموده آب آن را به شهر آورد و طرح باغات و بیوتات و بساتین انداخته آن محل را به نام خود موسوم ساخت. در سنه اثنی و ثلاثین و سبعمائه به سعی جمعی از اصحاب مشارب آب قنات مزبور زیاده گشته و اکنون معمور است و مجاوران آن جا به حلیه صلاح آراسته و به کسب شعر بافی و به زراعت مشغول اند.

۲۰

مریاباد

در زمانی که پادشاه عدالت شعار سلطان قطب الدین علیه الرحمة در خطه بهشت منزله یزد لوای ابهت و عظمت افراشته آوازه کرامات او در اطراف و اکناف منتشر گردید ملکه عظمی مریم ترکان خاتون والده سلطان در سنه عشر و ستمائه

از طرف مهریجرد قناتی حفر نموده و میاه آن را به فهرج آورده از مزار شهدا جاری ساخت . و به حوالی شهر باغات فردوس قرین و قصور بهشت آذین ترتیب داد و آن موضع را مریم آباد نام نهاد . و دروازه‌ای در شهر مفتوح ساخته [۱۳۸ ب] به درب مادر امیر مشهور و معروف گشت .

۵ سلغرا آباد مشهور به آب شور

در سنهٔ اربعین و ستمائنه چون نوبت سلطنت به سلغرشاه بن محمود شاه بن سلطان قطب الدین رسید به قریب «درب مادر امیر» طرح دیهی انداخته قناتی از طرف چاهوک جاری نموده بدان محل آورد و چون منبع این آب از زمین شوره‌است اندکی شوری به هم رسانیده و تمام مردم محلهٔ مریاباد و یعیقوبی و سرسنگ از این آب فایده می‌یابند و در خانه‌های آن مردم این آب جاری است. در «تاریخ جدید یزد» مذکور و مسطور است که سلغرشاه قنات مزبور را بر اولاد امجاد خود وقف نموده ، والعلم عندالله .

۱۰ دهاباد و نرسوباد

بر ضمایر خورشید مآثر از باب فطنت و ارباب و اصحاب خبرت واضح و لایح باشد که در جلد اول این نسخ مرقوم کلك وقایع نگار گردیده که در زمانی که اسکندر رومی اطراف و اکناف عالم را به حیطة ضبط و تصرف در آورد و پادشاهزادگان ایران را در قید اسار آورده از دارالملک فارس متوجه ولایات خراسان بود چون به زمین یزد رسید صحرا یی ملاحظه نمود در غایت اعتدال هوا و از هر طرف سی فرسخ از آبادانی دور و از روی دلایل [۱۳۹ الف] معلوم نمود که در این مکان موافقت و بیگانگی امکان ندارد به جهت محبس شاهزادگان قلعه ساخته در میان قلعه چاهی حفر نمود و در اندرون چاه گنبدی ترتیب داده آن جماعت را در آن جا موقوف داشت و آن موضع را «کنه» نام نهاد و جمعی را به محافظت امر فرمود و قنات دهاباد را جاری ساخته برخی را بهزراعت و عمارت مقرر گردانید .

و بنا بر آنکه مقصود بانی از عمارت آن بلده سبب بازداشتن اکابر و اشراف بود غریب و بومی را این خاک دامنگیر آید و ساکنان آنجا را پیوسته غم و اندوهی باشد از «تاریخ اسکندری» چنان معلوم و مستفاد می‌گردد که از بنای خطهٔ بهشت

منزله یزد تا سنهٔ اربع و ثمانین و الف هجریه که مؤلف این اوراق پریشان از بلاد هند سیه روزگار مراجعت نموده متوجه حیدرآباد عدالت بنیاد بود و چند روزی به جهت آسایش در برهانپور رحل اقامت گسترده و به جهت رفع کدورت و اندوه خود را به نوشتن این مزخرفات مشغول می نمود یک هزار و نهصد و هشتاد و چهار سال میشود،
والعلم عندالله .

- و اجرای قنات نرسوباد در زمان [۱۳۹ ب] سلطان علاءالدوله کالنجار بوده .
مجموع آن مفصل آنکه در شهر سنهٔ اربع و خسمائنه که سلطان علاءالدوله از دار السلطنهٔ اصفهان که مقرر سلطنت آبای او بود به یزد آمده آنجا را دارالعباده نام نهاد و در مقام آبادانی محل مزبور در آمد. سپاه سالار آن پادشاه عدالت آیین کیانرسو نام در سرریغ مدرسه‌ای عمارت نمود و قنات نرسوباد را جاری نمود و در پائین ۱۰
کثویه و شهر طرح محلات و بیوتات و باغات انداخت و باغستان و کشخوان دها باد و نرسوباد به یکدیگر اتصال یافت و در کمال معموری رسید . تا در سنهٔ ستین و ثمانمائنه به سبب ورود سیل باغات و کشخوان تمام خراب گردید و مجاوران آن متفرق شدند، مگر جمعی از سادات که همچنان در آن محله مقیم اند و به کسب شعر بافی مشغول . ۱۵

کثویه

- تاریخ بنای آن محل واسم بانی معلوم راقم حروف نگشته لیکن چون ساکنان آن موضع از اهل صلاح اند و بر یکدیگر تغلب و تسلط و زیادتی جایز ندارند و پیوسته به طاعت و عبادت گذرانند حق تعالی بر مال و حاصل ایشان برکت فرموده و همگی مرفه الحال اند و به خیرات مایل و راغب . و توفیق آثار حاجی معزالدین ۲۰
محمد که اباعنجد [۱۴۰ الف] به امر ریش سفیدی آن محل قیام داشته اند [واز] اعزه آن موضع است در سنهٔ احدی و ثمانین و الف حسینیهای در غایت خوبی و مصنعه‌ای در کمال نیکویی ساخته و الحق آب آن در نهایت سردی و گوارندگی است، چنانچه

گفته‌اند ، شعر:

اگر چه مشتعل است آتش جگر هر دم

ز آب سرد تو بنشانیش درین گرما

قنات سوی

۵ در مقالات این صحیفه مرقوم شده که در سنهٔ اربع و خمسمائه که سلطان‌اعلاء-

الدوله کالنجار در خطهٔ یزد بر مسند سلطنت قرار گرفت ارسلان خاتون حرم محترم

آن پادشاه عالیجاه را خواهی سرائی بود صواب نام . خواهی مشارالیه قناتی جاری

نموده موسوم ساخت به قنات صواب و تا اکنون جاری و به قنات سوی شهرت یافته و

در قریهٔ محمودآباد شرب می‌شود .

ابر و مبار که

۱۰ و نیز آن مهدعلیا را دو کنیز بود: یکی ابر و دیگری مبار که نام بود . آن

دو جاریه قناتی جاری ساخته ابر و مبار که نام نهادند و تا حال جاری و در محلهٔ خلف

خانعلی و میرچقماق شرب می‌گردد .

قنات خیرآباد مشهور به آب دهلوك

۱۵ منبع آن از طرف مهریجرد است و داخل آب نعیماباد شده [۱۴۰ ب] به شهر

می‌آید . جاری کنندهٔ آن معلوم نیست . در زمان سلطنت خاقان سعید میرزا شاهرخ

مسدود گشته بود . امیر جلال‌الدین چقماق شامی که به امر حکومت بلدهٔ یزد قیام

داشت مجدداً تنقیه نموده در خانقاه و حمام و کاروانسرای « محلهٔ میرچقماق » که از

بناهای خودش بود جاری کرده به قلعهٔ مبار که آورد و الحال مشرب آن موضع

۲۰ محمودآباد است .

آب نومشهور به جدیده

جاری کنندهٔ آن قنات معلوم نیست . اما از اکثر محلات و خانه‌ها گذشته

مسلمانان مستفیض می‌گردند و تا محلهٔ سلطان‌المشایخ شیخ تقی‌الدین دادا محمد

علیه‌الرحمة آمده در باغچه‌های آن محله شرب می‌شود .

قریه محمود آباد شهره

موضوعی است از نزاهت و صفا چون خاطر اهل حضور پر نور و خرم و قریه‌ای از
غایت نضارت و طراوت غیرت فزای روضه‌آرم، نظم:

بساط سبزه چون جان خردمند

هوایی معتدل چون مهر فرزند

در «تاریخ جدید یزد» مذکور و مسطور است که امیر محمود وزیر این قنات
را جاری و این محل را آباد ساخته، ساکنانش اکثری سادات صحیح النسب و
جوانان فهمیده با ادب‌اند.

ابرند آباد

چنان دهیست که دیده نظارگی در تماشای آن خیره می‌ماند و مردم دیده را
از مشاهده سبزه دلگشای او روشنی چشم می‌افزاید، بیت:

زو نور بصر فزود و معلوم شد

[۱۴۱ الف] کز سبزه شود روشنی چشم فزون

در تواریخ مبسوطه مسطور است که بعد از آنکه خسرو پرویز به دست شیرویه
و لدخود گشته گشت و شیرویه به پادشاهی ممالک عجم نشسته بعد از شش ماه او نیز
بقتل رسید و مضمون این معنی که، بیت:

پدر کش پادشاهی را نشاید

و گر شاید به جز شش ماه نیاید

محقق گشت و از نسل ساسان شخصی که لایق پادشاهی باشد نماند امرا و وزراء را بر
ایران دخت دختر خسرو بیعت نموده او را بر تخت سلطنت عجم نشانیدند. ملکه عظمی
ابرند نام امیری به جهت حکومت یزد تعیین نموده بدان ملک فرستاد.

چون ابرند به یزد آمد در دو فرسخی شهر دیهی احداث کرده بیوتات و بساتین ساخت
و آن محل را ایران آباد نام نهاد، اکنون به اسم آن امیر ابرند آباد شهرت یافته و بر
یک طرف دیه قلعه‌ای در نهایت استحکام ساخت، شعر:

چو عهد عاشقان محکم حصاری

معاذالله ز خیبر یاد گاری

و آن قلعه آباد بود تا زمانی که صاحب الدعوة ابو مسلم مروزی بر ممالک خراسان و سایر بلاد عجم فرمانروا گردیده احمد بن محمد زمچی را به حکومت خطه یزد مقرر فرمود. چون او به یزد آمد ابو العلاء طوقچی که از قبل خلفای بنی امیه در یزد حاکم بود و علم یزید که ابن زیاد [۱۴۱ ب] در واقعه کربلا با عمر سعد همراه کرده در نزد او بود از آمدن احمد زمچی خبر یافت و چون قدرت مقابله در خود نمی دید در قلعه ابرند آباد متحصن گردید. احمد زمچی بعد از ورود بدان ملک، شهر:

حصاری بدان استواری که بود

که تسخیر آن ممتنع می نمود

دلیران لشکر بفرمان شاه

گرفتند و کندندش از گرد راه

و ابو العلاء را گرفته نزد او آوردند، مصراع:

سرش را همان دم زتن باز کرد

و جسد پلیدش را با علم یزید در آتش بسوخت و قصر و عمارات او را که در موضع مایله ساخته بود خراب نمود و در حوالی آن قصری رفیع و باغی احداث کرد و از طرف مهریجرد قناتی جاری کرده آب آن را بدانجا آورده موسوم به محمد آباد نمود. الحال آن موضع به محله مبدل شده و به «کوشک نو» اشتهاار یافته.

گرد فرامرز

سابقاً در این اوراق سمت گزارش^۱ یافت که امیر فرامرز بن گر شاسب^۲ بن سلطان علاء الدوله کالنجار حسب فرمان سلطان سنجر بن سلطان جلال الدین ملک شاه والی ولایت یزد گردیده در آن ملک علم اقتدار افراشت و در زمان اختیار قناتی جاری ساخته دیهی در حوالی ابرند آباد احداث نموده به گرد فرامرز موسوم

نمود و تا الحال [۱۴۲ الف] آن محل آباد و به گرد فرامرز مشهور گشته.

قریه زارچ

اسم بانی از کتب تواریخ معلوم و محقق نگشت. در افواه عوام مشهور است که از جمله متحدثات زال زراست، والعلم عندالله. متوطنین آن موضع بعضی صادق-القول اند، اما بیشتر شیطان صفت لجاجت پناه که از دانش مایه و از سعادت پیرایه ای ندارند. در افواه عوام مذکور و به زبان خاص و عام مشهور است که یکی از مردم زارچ در هنگامی که صبح صادق دم صافی اندرون رایت نورا از قلعه قاف گردون برافراشت دهقان قدرت گل صدر گک آفتاب را در چمن افق به صد آب و رنگ بنمود، شعر:

چو خورشید تابنده بنمود چهر

۱۰ در باغ بگشاد گردون سپهر

به باغی که در ید تصرفش بود در آمد. برفراز درختی قمری دید آرام گرفته کو کومی زند. به خاطرش رسید که مدعی باغست و می گوید چرا به این باغ آمده ای. به جانب آن مرغ توجه نموده گفت **نظم:**

سلامت از طلبی از فضول دست بردار

۱۵ و گرنه شاخ فضولی ندامت آرد بار

این باغ موروثی منست و قاضی و رئیس شاهد، به عبت خود را رنجه مدار و به جایی دیگر تشریف بر، **بیت:**

برو این دام بر مرغ [۱۴۲ ب] دگر نه

که عنقا را بلند است آشیانه

۲۰ من به ید تصرف دارم و قبایلچه به سجل قاضی در بغل. مرغ همچنان ترنم می - نمود. روستائی افروخته گشت و گفت، **مصراع:**

ای مدعی مبالغه از حد چه می بری

باش تارفته قاضی و رئیس را خبر کنم و قبایلچه آورده بر تو خوانم. و از باغ بیرون آمده در رامحکم بست. با خود اندیشید که مبادا تا آمدن حضرات از باغ

به دررود و وقتی دیگر دعوی از سر گیرد. بهتر آنست که در همین روز مشخص گشته
جواب بشنود. چون در را بسته ام مبدا از روزنه کلیدان بیرون رود. زیر جامه خود
را از پا بیرون کرده در کلیدان گذاشت و دوان دوان به خدمت قاضی رفته گفت، شعر:

ای حاکم شرع پرور عالی جاه

از حکم قضا دل تو آمد آگاه

سخن مدعی این و شاهد احوال تو، شعر:

نالسه زار شنو حال، دل زار می پرس

چشم خونبار بین و ز دل افکار می پرس

قاضی بعد از استماع آن سخن در تأمل افتاده به دریای اندیشه مستغرق

گشت و اطراف و جوانب این حکایت را به قدم فکر پیموده به احضار رئیس و

کدخدایان فرمان داد. بعد از اجتماع روی به باغ نهاد. همان مرغ را دید بر شاخ

درختی قرار گرفته [۱۴۳ الف] کو کو می گوید. روی به جانب مرغ کرده گفت، شعر:

اگر بد کنی چشم نیکی مدار

که هرگز نیاورده انگور خار

نپندارم از کاری امروز جو

که گندم ستانسی به وقت درو

رطب ناورد چوب خر زهره بار

چو تخم افکنی بر همان چشم دار

ازین خیال در گذر و به این مرد بیچاره ستم روا مدار که این باغ ملک

موروثی اوست و تو و دیگری را در آن حقی و نصیبی نیست. چندان که به مو عظه و

نصایح کوشید از جانب آن مرغ جوابی نشنید. روی به رئیس آورده گفت، شعر:

نرسد کار عالمی به نظام

ور نه پای تو در میان باشد

مصلحت آن است که بر فراز درخت بر آئی و مضمون قبالیچه خاطر نشان

مدعی نمائی. شخصی که از پیر عقل ارشاد یافته بود گفت شاید مدعی زبر دستی کند و قبالیچه از دست رئیس گرفته پرواز نماید. حضار زبان به تحسین او گشاده گنند، مصراع:

ذهن لطیف تو همه فکر نکو کند

- اکنون بیان فرمای که چه باید کرد و به کدام حيله این بلیه را از سر این مرد درویش دور باید نمود، نظم:

مرد دانا نه این سخن بشنود

در گنجینه سخن بگشود

- ۱۰ که می باید طنابی بر پای رئیس بندیم [۱۴۳ ب] و سر طناب را جوانان زورمند گرفته رئیس به بالای درخت رود و مضمون قبالیچه به عرض مدعی رساند. اگر مدعی دلیری کرده اراده نماید که سند را گرفته پرواز کند جوانان به قوت بازوی شجاعت طناب را فرو کشند تا رئیس به زودی به پایین آید. حضار بر دانش او آفرین کرده بدین مضمون مترنم گشتند، بیت:

توان به نور ضمیر تو شام در ظلمات

- ۱۵ کشید رشته به انگشت پای درسوزن

- و بهر نمائی او عمل نموده رئیس بر فراز درخت بر آمده خواست که قبالیچه از بغل بر آورده شروع در خواندن کند. مرغ از حرکات او رم خورده پرواز نمود. جوانان به قوت بازوی یلی ربسمان را کشیدند. اتفاقاً سر رئیس در شکاف درخت مانده جسد بی جانش بر زمین آمد. قاضی و رفقا متفکر شده گفتند سر رئیس چه شد و چه بر سر او آمد؟ عقلاً گفتند که شاید در خانه گذاشته باشد. به اتفاق به ۲۰ نزد زوجه عاقله او که، بیت:

نگاری دلفریبی جان گدازی

پری پیکر بتی عاشق نوازی

بود رفته صورت ماجرا تقریر نمودند. آن عاقله سالحه سر به جیب تفکر

فرو برده بعد از ساعتی سر بر آورده گفت : صباح که متوجه باغ بود نمی دانم [۱۴۹ الف] که سر را با خود برده یانه، نهایتش آن که قبل از بیرون رفتن از خانه به خوردن کاجی مشغول بود می دیدم که بروتهایش در حرکت بود . باقی شما می دانید؛
اشکذر

در « تاریخ جدید یزد » مسطور است که اشکین زال که از جمله ملوک طوایف بود این محل را احداث نمود. در « تاریخ آن مظفر » مسطور است که در آن زمان که دارالملك فارس محل حکومتگاه پادشاه مطاع جلال الدین شاه شجاع بود برادر - زاده اش شاه یحیی در خطه یزد رایت مخالفت ارتفاع می داد و بدین سبب میانۀ عم و برادر زاده مدتها لشکر خلاف در میدان مبارزت تاخته با هم در مقام جدال می - بودند و شاه شجاع هر ساله جمعی را از شیراز فرستادی تا نواحی یزد را غارت می - کردند. نوبتی شاه یحیی یکی از مردم اشکذر را به تجسس به شیراز از جهت استخبار فرستاد. آن شخص به شیراز رفت و از هیچ ممر تفحص این امر نتوانست نمود . عاقبت - الامر داخل بارگاه پادشاه شده بعرض رساند که مردی روستایم و مرا مدتی شد که والی یزد به جاسوسی فرستاد تا معلوم کنم که شما درین سال کسی را به غارت نواحی یزد خواهید فرستاد یانه . از هیچ کس معلوم نتوانستم کرد، به خاطر رسید که کسی بهتر از شما نمی داند. پادشاه تبسم کنان فرمود که داعیه داشتم که جمعی را بفرستم اما به جهت خاطر تو بر طرف کردم. آن شخص چند قدم رفته باز گشت و با پادشاه گفت مبادا از قول خود برگردی و مرا شرمنده و دروغ گوی کنی ؟ پادشاه به غایت شکفته گشت و او را به خلعت و انعام نوازش فرمود .

فیروز آباد مجومرد و فیروز آباد میبد

بر ضمایر فطنت مآثر طالبان اخبار مستور نماناد که در زمانی که تخت سلطنت عجم به وجود فیروز شاه بن یزد گرد بن بهرام گور آرایش یافت در ولایت یزد دو ریه احداث نمود : یکی فیروز آباد مجومرد و دیگری فیروز آباد میبد .
و بیان احوال آن پادشاه و سبب احداث آن محال به دستیاری کلك وقایع نگار در ضمن مقاله دویم جلد اول مرقوم قلم معجز رقم گردیده .

بندر آباد

قبل از زمان اسلام احداث گشته و بانی آن بندار نامی بوده از امراء پادشاهان عجم و الحال آن قریه محل آرامش سلطان مشایخ عالم و قدوه محققان بنی آدم سلطان حاجی محمود شاه ولی و مکان استجابت دعای مؤمنان است .

عز آباد

چنانچه از کتب تواریخ مستفاد گشته و فروغ آن بر مقاله پنجم جلد اول تافته آن است که چون عزالدین لنگر حسب فرمان سلطان سنجر به امر اتابکی دختران امیر فرامرز مقرر گردید در سنه تسعین و خمسمائه [۱۴۴ ب] در خطه یزد بر مسند فرمانروائی نشست و اساس سلطنت نهاد در خارج شهر به جهت مسکن خود باغی احداث کرده کوشکی در میان باغ بساخت و آن را باغ عز آباد نام نهاد .
و در سنه ستمائه در شش فرسخی شهر دیهی احداث نمود و قناتی جاری ساخت و آن را نیز عز آباد نام کرد و الحال به همان اسم اشتهار دارد و اقسام میوه ها در نهایت خوبی و طراوت حاصل می شود و سادات حسینی صحیح النسب در آنجا متوطنند و اعالی آن موضع همه از اهل صلاح و رعایا بعضی به کسب شعر بافی و برخی به زراعت روزگار می گذرانند .

و در همان قریه مسجد جامع و بازار و بیوتات و بساتین نیکو ساخته و شرف الدین مظفر ولد مبارز الدین محمد مظفر قنات شرف آباد جاری و محله شرف آباد در قریه مذکوره ساخته و سلمان الزمانی آقا جمال الدین المشتهر به مهتر جمال در زمان وزارت قنات جمالا آباد را جاری و محله جمالا ساخته .

اسفنجرد

واقع است در میان ریگ. عز آباد موضعی بوده در نهایت آبادی و قلعه ای داشته به غایت استحکام و معموری . مجاوران و متوطنانش در کمال صلاح و پرهیزگاری حضرت شیخ ربانی و قطب صمدانسی شیخ فخرالدین احمد که آوازه کشف و کراماتش از شرق به غرب رسیده [۱۴۵ الف] اسفنجردی الاصل بوده به سببی از اسباب

آن موضع خراب و مجاوران متفرق شده اند و میاه آن را به قریه عز آباد آورده الحال در آن محل شرب می نمایند .

محمدآباد و شاهآباد و غیره

بر رأی عقده گشای اصحاب دانش و بینش مخفی نماناد که در آن اوان که دست عنایت مفتوح الابواب عزشانه و عظم سلطانه مقالید سلطنت خطه یزد و کرمان و سایر بلاد به کف کفایت خدام مبارزالدین محمد مظفر نهاد در اصل شهر و بلوکات یزد عمارات عالی و رفیع و قری و مزارع منیع احداث فرمود . از جمله قری و قصبات که از کتب تواریخ به نظر حقیر رسیده بدین تفصیل است که مثبت می - گردد : محمدآباد و شاهآباد و مبارزآباد و بدرآباد و مظفرآباد و علیآباد قهستان و ۱۰ خاتونآباد و مظفرآباد زارچ و دیلمآباد و احمدآباد و سلطانآباد تفت و ده شیر قهستان .

و به سعی و فرموده خوانزاده خاتون و مختومزاده خاتون دختران جناب مبارزی ترکانآباد میبدا احداث گردیده .

۱۵ شرفآباد شهتری از آثار شرف الدین محمد والد جناب مبارزی است .

قصه طیبه میبدا صانهاالله فی الافان

مورخین بلاغت شعار سبب [۱۴۵ ب] احداث آن موضع در کتب تواریخ به دو نوع مرقوم نموده اند و چون ایراد هر دو از لوازم است لهذا کمیت واسطی نژاد در عرصه عرض آن در تکاپوی در آمده چنین بیان می سازد که بعد از آن که ۲۰ بهرام گور بر بلاد عجم استیلا یافته بر فراز تخت سلطنت قرار گرفت و امرای و سران سپاه حلقه اطاعتش در گوش و غاشیه متابعتش بر دوش گرفتند خطه یزد را به اقطاع ولد ارشد خود یزدگرد اصغر عنایت فرمود . شاهزاده عالی مقدار که بیست مرحله از مراحل سنه طی فرموده بود بدان ملک نهضت نمود . بعد از ورود در عمارت آن سرزمین به غایت الغایت سعی گردید و او را سه سرهنگ بود : یکی بیدار و دیگر ، عقداز و ثالث مسدار .

بیدار بیده را احداث نمود، و عقدار در بیست فرسخی یزد قناتی جاری کرده قلعه و دیهی ساخت و آن را به عقدا موسوم نمود، و میبیدار احداث قصبه میبید نمود. و این محال ثلثه بر کنار دریاچه ساوه واقع گردید.

در کتب سیر مسطور است که دریاچه ساوه از ساوه تا همدان و تا ده فرسخی یزد بوده و بیان فرورفتن آب آن در جلد اول این مجلد مرقوم گشته محتاج به تکرار نیست، و بندر این دریا پارگین بوده که الحال به بارجین مشهور شده. و در همان زمان [۱۴۶ الف] یزد گرد اصغر سه محل احداث نمود: اول یزد آباد، دویم دهاباد، سیم پادین آباد.

و روایت ثانی که به صحت رسیده و مفصلا در جلد اول این مجلد در ضمن احوال ملوک فرس به دستیاری بنان بیان شده و در این مقام از تکرار چشم پوشیده ۱۰ بیان می نماید آنست که چون نوبت سلطنت ممالک عجم به شاه قباد بن فیروز شاه بن یزد گرد اصغر رسید حضرت بخشنده بی منت جهانبین او را به دیدار دو قره العین روشنی داد: یکی انوشیروان و دیگری شاه مؤبد.

شاه مؤبد که خرد تر^۱ بود او را مرضی صعب عارض شده پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و اطبا از معالجه عاجز آمدند. عاقبت الامر شاه قباد حکیمی مرزوق ۱۵ نام از ملک هندوستان طلب فرمود. چون حکیم به مداین رسید و خواست که به معالجه پردازد هوای مداین را با مرض شاهزاده موافق نیافت. به خدمت پادشاه معروض داشت. حسب الامر مقرر گردید که حکیم در خدمت شاهزاده به اطراف ولایات طوف نماید و در هر زمین که مناسب داند به معالجه پردازد. حکیم در خدمت شاهزاده روانه گشت. چون عبور ایشان به زمین میبید افتاد ۲۰ هوایی که می خواست دریافت و در آن جا مقام کرده به معالجه همت گماشت. [۱۴۶ ب] روز به روز اثر صحت ظاهر می شد تا در اندک وقتی بالکلیه امراض از وجود شاهزاده زایل گشته صحت کامل روی نمود. بعد از آن شاهزاده از والد عالیجاه

استجاره حاصل نموده در آن محل طرح شهر انداخت و بیوتات و بساتین ترتیب داده قنوات جاری نمود و مردمان را به سکنی امر فرمود و آن شهر را به نام خود مؤبد گرد موسوم ساخت و الحال به میبد اشتها یافته .

از میامن آن زمین آن که اکثر اهالی او سعادت مند ز مستعد و فاضل و دانشمند اند و از هنر بهره تمام دارند و جمیع اشجار در آنجا در نهایت خوبی نمو می نمایند و محصولات و اثمار در غایت کثرت و وفور و لذت به عمل می آید.

بدان ای عزیز که قلعه‌ای که در مدینه میبد واقع است به فرمان حضرت سلیمان علی نبینا وعلیه السلام ساخته شده . تفصیل آن محل آن که حضرت سلیمان صلوٰة الله الملك المنان در زمان اختیار امر فرمود که دیوان تفحص نموده در هر موضع که قابل قلاع باشد جهة حفظ خزاین قلعه بسازند . دال دیو به این پشته که در اصل میبد واقع است رسیده قابل قلعه یافت . بعد از رخصت از آن حضرت بر فراز آن پشته قلعه‌ای در نهایت استحکام ساخت . والحق آن قلعه ایست بر فراز پشته رفیع که از غایت [۱:۷ الف] رفعت و بلندی با فلك الافلاك دعوی مساوات می نماید . در وقت معموری ساکنان بروج رفیعش باسکنه صوامع ملکوت دمساز و پاسبان شب زنده دارش بامسبحان قلعه سپهر هم آواز بودند و همانا مضمون این بیت که شعر :

زسنگ اندازا و سنگی که جستی

پس ازقرنی سر کیوان شکستی

ما صدق آن قلعه رفیع بنا تواند بود . و همچنین هر پادشاهی که بر عرصه ممالک ایران رقم اختصاص می کشیده به عمارت این قلعه امر می فرموده تا در سنه خمس و تسعین و سبعمائه که دولت از خاندان آل مظفر روی بر تافت آن قلعه متین و حصن حصین به فرمان صاحبقران زمان و زمین امیر تیمور گورکان انارالله برهانه بر خاک برابر گردید . گویند که حصانت و متانت آن به مرتبه‌ای بوده که در هیچ عصر کمند اقتدار خسروان رفیع مقدار بر کنگره فتح آن حصار نیفتاده و

تیر تدبیر هیچ قلعه گشای کشور گیر به هوای تسخیر آن نرسیده ، بیت:
از بلندیش فرق نتوان کرد

آتش دیده بان ز نور زحل

هفت آذر مشهور به هفتاد

- ۵ مؤلف «تاریخ جدید یزد» آورده که چون شاه قباد والد [۱۴۷ ب] خسرو عادل انوشیروان بر تخت سلطنت موروث قرار گرفت بعد از چند سال از مداین که دارالسلطنه او بود متوجه فارس و عراق گردید و از آنجا عنان عزیمت به طرف خطه یزد انعطاف داد . چون به ولایت میبد رسید بنا بر ندی که سابقاً کرده بود در ده فرسخی میبد آتشخانه عظیم بنا نهاد و بفرمود تا از هفت آتشخانه آتش به آن آتشخانه آوردند : اول غزنین ، دویم بلخ ، سیم نسا ، چهارم آذربایجان ، پنجم اصفهان ، ششم فارس ، هفتم طیسفون . و در همان جا قریه ای آباد نموده موسوم گردانید به **هفت آذر** . و مجوس آن آتشخانه را عظیم تعظیم می نموده هر ساله از اطراف و اکناف عالم به جهت زیارت بدانجا می آمده اند .

بفرویه

- ۱۵ در سوابق زمان آباد شده و قریه [ای] بوده معتبر . به سبب ورود سیل مدتی خراب و بایر بود و رعایا متفرق گشته بودند . در سنه تسع و خمسین و ثمانمائه عالیجناب وزارت پناه صاحب اعظم افتخار الصواب بین الامم **خواجه معین الدین علی المیبدی** که وزیر عدالت آئین خطه یزد بود به تعمیر آن محل همت گماشت . و چون موضع قدیم را قابل عمارت نیافت [۱۴۸ الف] به يك طرف کشخوان طرح دیه انداخته بیوتات و بساتین و باغات و حوانیت و مساجد و حمام ساخت و آب در میان قریه جاری گردانید و رعایا و زارعین را که متفرق شده بودند جمع کرده به زراعت و عمارت ترغیب نمود و آن موضع را به **معین آباد** موسوم گردانید . اکنون به دستور اول **بفرویه** اشتهار دارد .

ر کنا باد میبد

مجاوران آن محل به زیور صلاح و عبادت آراسته جبلیتشان به صداقت سرشته است و بیشتری در علم طبابت تتبع نموده کمال مهارت و وقوف دارند. مشهور است که یکی از ایشان گوسفندی خریده ذبح نمود و کله گوسفند را به کنار نهری برده تا پاک و طاهر نماید. ناگاه از دستش افتاده آب برد. چون ممر آب مضیق بود و داخل نمی توانست شد دسته عاف در دست گرفته در پیش ممر بایستاد و چنانکه گوسفند را طلب کنند کله را طلب می نمود و بعد از ساعتی که از باز آمدن سر گوسفند مایوس گشت متوجه خانه شده با خود می گفت که ظاهر آن منزل صاحب اول را بلد بوده و بدانجا رفته باشد.

۱۰ **و ایضا دیگری در صحرا سیر می کرد ناگاه نعل پاره یافت و چون نمی دانست که چه چیز است به خدمت رئیس برده تحقیق فرمود. چون [۱۴۸ ب]** رئیس نیز از شناخت آن عاجز بود کدخدایان و دانشمندان را طلب کرده احوال بگفت. بعد از تأمل بسیار و ملاحظه آن نعل پاره قاضی فرمود که ماه کهنه است که از آسمان بر زمین افتاده. همگی بر دانش او آفرین کردند.

بدر آباد بالا

۱۵ در يك فرسخی قصبه میبد واقع گشته. یکی از متوطنان آن موضع به راهی می گذشت، سوزن خیاطی یافت و چون قبل از آن چنان جنسی به چشمش در نیامده بود به نزد اهل موضع برده تا مشخص سازد که چه چیز است. پس از تأمل بسیار آن دانشمند فرمود که ظاهراً بچه سوزن جوال دوز باشد.

قنات شیرین

۲۰ قریه ایست در حوالی قصبه طیبه اردکان. در سوابق ایام از آن چشمه قطره آب مانند چشم یتیمان به صد حسرت برون می آمد و به عنوان ملکیت در تصرف عورتی مجوسیه شیرین نام بود و او چنان دلربایی بود که ماه تمام از تابش رخسار درخشان او رشک می برد و مهر جهان افروز از عکس عارض دلفریبش در عرق

خجالت می نشست ، شعر :

شیرین سخنی که هوش می برد

رونق ز شکر فروش می برد

نازی و هزار فتنه در دهر

چشمی و هزار کشته در شهر

اتفاقاً یکی از هم کیشان او که در مقنی گری کمال مهارت داشت و از کرمان

که محل توطنش بود پای در وادی غربت نهاده به آن مکان رسید و چون چشمش

بر عارض ماه پیکر [۱۴۹ الف] مهر منظر که نور رخسارش چهره آفتاب را منور

کرده بودی و بوی زلف مشکبارش مشام ایام را معطر ساخته ، شعر:

۱۰

لب لعلش نگین خاتم جم

دهان از حلقه انگشتری کم

زرنگ عارضش روی هوالعل

خم زلفش در آتش کرده صد نعل

عذارش قبله آتش پرستان

۱۵

دهانش آرزوی تنگ دستان

افتاد ، دلش مایل آن مدت زردشتی نژاد گشته جامه صبر و شکیبائی چاک زده آه

سرد بر آورد و گفت ، بیت:

زلف را برهم زد و کار دلم یکباره شد

عاقلان فکری که زنجیر جنونم پاره شد

۲۰

و شمه ای از دلبستگی خود با او در میان نهاد ، و چون شیرین او را مقید زنجیر

زلف خود دید به شکر شیرینی لب گشاده گفت که وقتی به کام دل خواهی رسید که

در اجرای این قنات سعی نموده کام امید لب تشنگان این وادی را سیراب کرده و این

موضع قابل زراعت شود . مجوسی مقنی کرمانی که مرده وصال شنید کمر اجتهاد

به میان جان بست و جمعی از همکاران را خبردار ساخته به کار مشغول گردیده